خدايا من خجالت ميكشم و كوچكتر از انم كه بخواهم براي امت عزيز اسلام پيام بدهم و من چه كسي هستم كه بخواهم براي اين ملت عزيز, ملتي كه در برابر سختيها و مشكلات مقاومت كردند و عزيزان خود را از دست داده اند پيام بدهم. خدايا زبانم گويا نيست كه بخواهم پيام دهنده باشم, من خود احتياج به نصيحت دارم, احتياج به راهنما دارم, ولي چه كنم هر انساني كه باشد بايد وصيت كند.

خدايا اينقدر به جبهه رفتم و برگشتم به خانه ديگر خجالت ميكشم. اين بار هم به جبهه بروم و برگردم, خدايا تو خودت بهتر ميداني كه چه كسي تا چه موقعي عمرش در اين دنيا هست ولي من ارزويي كه دارم فقط ان ارزو را نصيبم كن و ان ارزو شهادت است, گرچه لياقت ان را ندارم ولي ديگر تا چه حد در غم عزيزان گريه كنم, ديگر جاي ماندن نيست.

 كاروان شهيد رفت از پي اش و من باز با كوله باري از گناه مانده ام تك و تنها, من طاقت اين را ندارم كه بچه هاي شهدا را ببينم ولي ساكت باشم. فردا اين بچه ها به ما ميگويند اسلحه پدرمان را چرا بدست نگرفتي؟ چرا راه پدرمان را ادامه ندادي؟ خدايا من جواب رقيه, دختر دوساله اكبر را چه بدهم؟ چطور رويم ميشود او را ببينم؟ خدايا من فردا نميتوانم در خانه جواب محسن, پسر برادر شهيدم احمد كياني را بدهم, فردا بهانه بابا ميگيرد, بگويم اسلحه پدرت را گرفته ام, نه اين دروغ است.پس ما وظيفه داريم اول خدا از ما راضي باشد بعد خانواده هاي شهدا و بچه هاي معصوم شهدا.

و خدايا به من گنهكار قوت قلب عطا فرما تا بتوانم شهدا را راضي كنم, حسن را راضي كنم, حاج حسين را راضي كنم. خدايا جواب شهدا را چه بدهم؟ من مانده ام با اين سوال. فردا شهيد احمد جلوي مرا ميگيرد و ميگويد چرا خط ما را نپذيرفتي, بگويم پذيرفتم, نه اين دروغ است كه بگويم خط شما را پذيرفتم, زيرا كسي ميتواند بگويد خط شهدا را پذيرفته ام كه هميشه در ميدان نبرد حق عليه باطل باشد.

خدايا تو را به خون پاك و ريخته شهيد اكبر, تو را به خون ريخته نور محمد, راهنمايي براي ما بوجود بياور كه بتواند هادي ما باشد و به ما صراط مستقيم عطا فرما. خدايا دلم خون شد از دست ستمگران و مردمان نادان, تا كي در رفاه و اسايش زندگي كنيم, شيريني اين دنيا سودي براي ما ندارد, اين دنيا محل امتحان بندگان خوب است. پس دنيا بدان كه ما پيروان راستين حسين بن علي جذب تو نميشويم, ما قيامت را داريم.

 اگر قرار است با خون ناقابل من اسلام باقي بماند, بگذار خون ناقابل ما در صحنه گيتي فرو ريزد, بگذار تكه تكه شويم اما ايين محمدي باقي بماند.

 مادرجان دلم ميخواهد با شهيد شدن من در نماز جمعه و جماعات و در كلاس قران شركت كني و پوزه دشمنان را به خاك بمالي. پدرجان من در اين مدت عمرم كاري براي شما جز ناراحتي نكردم, پس از تو تقاضا دارم كه مرا براي رضاي خدا حلال كني و من نيز راه شهداي عزيز انجمن اسلامي را رفته ام, بخصوص برادر رشيدم, شهيد دشت كربلا احمد كياني.

خدايا خدايا تا انقلاب مهدي خميني را نگهدار

التماس دعا

حقير شما محمد رضا كياني, 8/10/1366